

متن پرسش

با عرض سلام و خسته نباشید: شرایط زندگی طوری شده که حس گنجی و منگی بهم دست داده. اطرافیانم راحت دروغ میگویند راحت دیگران را سبک میکنند، پشت سر دیگران ابروریزی میکنند، تکبر، خودشیفتگی، کینه، حسادت، دروغ، لجبازی، بعضیاشون عین یک فرعون خودشونو بالاتر از بقیه میدونن و هر ظلمی که میخوان انجام میدن. یکی از این اطرافیان پدرم هست. این چیزا را که میبینم حس بی حسی و افسردگی بهم دست میده. نمی دونم چیکار کنم، گیج شدم. طوری شده که فقط میشینم فقط نگاه می‌کنم. قبلا به اعتراض می‌کردم اما از بس این رفتار تکرار شده از زندگی زده شدم. بعضی اوقات به خدا هم معترض میشم که چرا در این نقطه قرارم داده. بعضی وقتا بخودم میگم نکنه تناسخ درست بوده و من تو زندگی قبلیم کار بدی کردم که تو این وضعیت قرار گرفتم. راه نجات بهم نشون بدید. خسته شدم. تشکر استاد

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به این فکر کنید که حضوری وسیعتر از دنیا و مافیها و وسیعتر از غمها و شادی ها هست. مؤمنان کسانی‌اند که «اِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^[۱] هنگامی که به امر پوچی برخورد کردند بزرگوارانه از آن می‌گذرند و خود را همسنگ آن امر نمی‌گردانند، چون به چیز بالاتری یعنی نور ایمان متصل‌اند. حال در نظر بگیرید با اتصال ائمه (علیهم السلام) به نور عظمت، آنها در چه افقی زندگی می‌کنند و به کجا نظر دارند و تا کجا می‌توانند بشریت را صعود دهند. يك الهام مختصر به قلب عارف می‌شود هفته‌ها در شور و شعف به سر می‌برد، این کجا و این که وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) و ائمه (علیهم السلام) با آن حقیقت ثابت ارتباط دارند کجا! موفق باشید

[۱] - سوره فرقان، آیه ۷۲.